

حکمت سینما (۶)



مجلس شورای اسلامی و مطالعات فرهنگی
مؤسسه عالی علم انسانی
مؤسسه فرهنگی و اجتماعی

سید مرتضی آوینی

در تفکر مرسوم غرب، صرف‌نظر از اینکه هنرمند به چه هنری اشتغال دارد، این‌گرایش اساسی وجود دارد که غایات هنر را در خودش جستجو کنند. «هنر برای هنر» نیز واقع از اینجا نتیجه شده، یعنی هنر در ظلّ و ذیل هیچ غایتی تولید نمی‌شود مگر غایاتی که در خودش وجود دارد. البته این سخن کاملاً بی‌معنایی است زیرا همهٔ افعال با توجه به غایات و اهدافی صادر می‌شود که خارج از آن افعال است و ممکن نیست که فعلی، غایتش در خودش باشد. با توجه به این معنا، «هنر برای هنر» توهمی بیش نیست. ما در جستجوی چنین معنایی از هنر و سینما نیستیم.

غایتی که حقیر را به این‌گونه مباحث، و اصلاً به کار سینما کشانده و چیزی که برایم اهمیت دارد، «نسبت سینما با دین» است. من اعتقاد دارم که نباید از تمام امکانات موجود در خدمت استمرار نهضت دینی استفاده شود. در سینما باید به دنبال این باشیم که اولاً نسبت میان سینما و دین را پیدا کنیم و ثانیاً ببینیم با توجه به ماهیت سینما چگونه می‌توان از آن در خدمت استمرار انقلاب و دفاع از دین استفاده کرد. اینکه من وارد این مباحث شدم به همین دلیل است، و الاً اصلاً

علاقه‌ای به سینما به عنوان سینما نداشته و ندارم و معتقدم مؤمنینی که می‌خواهند در این مسیر گام بگذارند، برای اینکه بتوانند بیشترین نتیجه را از کارشان بگیرند نباید اصلاً به خود سینما علاقه‌مند شوند زیرا این امر کاملاً آنحرافی است و انسان را از مسیر باز می‌دارد و در نهایت به نوعی گرایشهای روشنفکرانه می‌کشانند. اگر برای ما واقعاً مهم است که براساس آنچه شریعت خواسته - یعنی در چهارچوب قواعد و ضوابطی که دقیقاً منطبق بر فطرت و اصل خلقت بشر است و بهترین طریقی است که می‌تواند حقیقت وجود بشر را ظاهر کند و در نهایت او را به این حقیقت برساند - زندگی کنیم، به سینما به عنوان خودش نباید علاقه‌مند باشیم بلکه باید در سینما یک غایت دیگری را دنبال کنیم، چنان‌که در سایر هنرها هم همین‌طور است. اگر به دنبال چیز دیگری غیر از این هستیم، باید گفت که این صحبت‌ها بی‌فایده است. در این صورت می‌توان به بسیاری از این‌گونه مسائل که تئورسین‌های غربی طرح کرده‌اند و در کتاب‌ها موجود است مراجعه کرد. به هر تقدیر همان‌طور که گفتم، آن‌چه مورد نظر من است «نسبت سینما با دین» است؛ و این‌که متوجه ماهیت سینما

شده‌ایم به این دلیل بوده که اگر ماهیت سینما را نشناسیم و نسبت به آن معرفت پیدا نکنیم، خود به خود نخواهیم فهمید که چطور باید آن را به خدمت دین در آوریم. باید قبل از هر چیز معلوم کنیم که اولاً امکان این کار هست یا نه و ثانیاً تا چه حد این امکان وجود دارد.

در این مسیر، به تبع آن که غایات ما چیز دیگری است، بحث‌هایی که این جا طرح می‌شود خیلی از اوقات صورت اخلاقی پیدا می‌کند که با توجه به تفکیک‌هایی که تفکر مرسوم غرب میان مقولات قائل است این طور بحث کردن مجاز نیست. البته حقیر اعتنایی به این مسأله ندارم زیرا اصلاً غایات زندگی ما چیز دیگری است و ما به دنبال چیز دیگری هستیم. اگر بحث‌ها صورت اخلاقی پیدا می‌کند علتش این است که ما باید در همهٔ افعالمان غایات اخلاقی را در نظر داشته باشیم و این لازمهٔ طی طریق خاصی است که ما در دنیا داریم و به عنوان یک مؤمن اجازه نداریم از این غایات خارج شویم. به همین دلیل، به هر چیز - از جمله سینما - که توجه می‌کنیم با توجه به غایات اخلاقی است و لاغیر. ممکن است برخی بگویند - چنان که گفته‌اند - که این نحوهٔ زندگی در

دنیا خیلی مشکل است؛ ولی با توجه به آن چه بنده در دین به آن رسیده‌ام و به آن معتقدم و بزرگان ما هم گفته‌اند، چون دین ما منطبق بر فطرت است، یعنی دین حنیف است و بر فطرت بشر استوار است، «سهل» است. اما از آن جا که انسان در دنیایی که اصلاً اطلاق در آن جایز نیست و دنیای نسبت‌هاست به دنبال غایات مطلق است، با توجه به خصوصیات حیاتی و عجز بشر ممکن است این امر مشکل جلوه کند زیرا وجود بشر از طرفی حیوان است با مجموعه‌ای از غرایز حیوانی، و از طرفی حقیقت انسانی وجودش چیزی فراتر از غرایز حیوانی است. این وجود حیوانی مانند نردبانی است که باید انسان را به حقیقت انسانی برساند. در غالب موارد برای رسیدن به این حقیقت انسانی لازم است که بسیاری از غرایز حیوانی را زیر پا بگذاریم. البته خود غرایز فی‌انفسهم مخالف بنا طی طریق انسان به سمت حقیقت نیست. اما چون انسان مظهر اسماء الله است - این چیزی است که حضرت امام در مصباح الهدایه طرح کرده‌اند - انسان چون مظهر اسماء و صفات خداست و چون اسماء و صفات نامحدودند و به صورت نامحدود می‌خواهند ظاهر

شوند و حدّ یَقِف ندارند، انسان هم به دنبال هر چیزی که هست می‌خواهد خودش را تا نهایتش برساند و به صورت نامحدود دنبال آن است، حال چه در طریق شر و چه در طریق خیر؛ انسان در هر دو طریق نسامحدود است. اگر به مراتبی از خواسته‌هایش هم برسد ارضایش نمی‌کند و به ناچار دنبال مراتب بیشتری است، مگر آن که خودش را به حدود شریعت محدود کند. اگر خود را محدود به این حدود کند آن‌گاه به حقیقت اعتدالی وجودش می‌رسد، تمام قوای وجودیش که مظاهر اسماء و صفات حق است به اعتدال می‌رسد. به همین دلیل، خیلی از گرایش‌های حیوانی وجود انسان در عمل با حقیقت وجودیش معارضه پیدا می‌کند و انسان ناچار است برای رسیدن به این حقیقت، غرایز حیوانیش را به حدودی که در شرع به آن توجه شده محدود کند. خود به خود، ما در دنیا نمی‌توانیم خیلی راحت، آن چنان که در تفکر امروز غرب مرسوم است زندگی کنیم؛ ما باید حدود شریعت را بر خود بار کنیم و هر چند این امر در آغاز طریق ممکن است مشکل به نظر برسد، اما پس از برداشتن چند قدم سهل می‌شود زیرا دقیقاً منطبق با فطرت بشر است

و اصل خلقت بشر در نهایت با این احکام متحد است. به هر صورت، رعایت این حدود به ناچار محدودیت‌هایی برای ما پیش می‌آورد.

ما در بحث از سینما به هر تقدیر با این مسأله هم مواجه می‌شویم زیرا ارتباط سینما با بشر یک نحوه ارتباط کاملاً تازه است که نظیر و سابقه‌ای در تاریخ زندگی او نداشته است. این ارتباط را با هیچ ارتباط دیگری که میان انسان و اشیاء اطرافش برقرار است نمی‌توان مقایسه کرد. مثلاً در قصه که یکی از اجزائی است که سینما از آن ترکیب یافته - گرچه بعضی آن را به عنوان یک جزء نفی می‌کنند و ما فعلاً در این جا در صدد طرح این بحث نیستیم - بعضی‌ها حالت بچه‌ها را در برابر قصه دیو و پری، یا حالت انسان در مقابل فیلم و ارتباطی که انسان با فیلم می‌گیرد مقایسه می‌کنند. این قیاس کامل نیست زیرا فیلم فقط قصه نیست. پس این چه نوع ارتباطی است که بین انسان و فیلم برقرار می‌شود؟ این رابطه هیچ سابقه‌ای در تاریخ نداشته است (چنان‌که بسیاری از روابطی که میان انسان با لوازم و محصولات غرب برقرار می‌شود اصلاً سابقه در تاریخ نداشته است). اما سینما به طور خاص مشخصاتی دارد که به دلیل آن‌ها این ارتباط یک

ارتباط کاملاً تازه است. تماشاگر با پای اختیار به یک فضای تاریک می‌رود و در مقابل صحنه‌ای می‌نشیند که در آن چیزی شبیه به واقعیت جریان دارد؛ در فضایی که مخصوصاً تاریک شده تا چیز دیگری نظرش را جلب نکند و تماماً متوجه آن چیزی باشد که در آن صحنه روشن می‌گذرد و بعد خود را به توهمی شبیه واقعیت بسپارد و مستغرق شود. میزان موفقیت فیلم هم به طور معمول با میزان استغراق تماشاگر در فیلم سنجیده می‌شود. عرض کردم «به طور معمول» زیرا نباید فکر کرد که ضوابط و قواعدی که در تمدن امروز برای سینما رفتن قائل شده‌اند با اصل ماهیت فیلم منافات دارد. ضوابطی که اکنون برای رفتن به سینما موجود است از قبیل رفتن فرد به داخل یک صنف، خریدن بلیت در ازای مقداری پول، نشستن در جای تاریک و خود را در توهمی شبیه واقعیت غرق کردن حکایت از آن دارد که فیلم جذباتی دارد که تماشاگر با طیب خاطر و با کمال میل، پولی در ازای بلیت می‌دهد و در سینما می‌نشیند. حال اگر این جذایت موجود نباشد آیا این خودش از همان اول تقض غرض نیست؟ اگر جذایت موجود نباشد و وقتی تماشاگر در آن جا می‌نشیند

جذب نشود و مستغرق در فیلم نگردد آیا نقض غرض نیست؟ ما ضوابطی را چیده‌ایم تا او با پای اختیار بیاید و در ازای مقداری پول در جای تاریکی بنشیند و جذب چیزی شود. وقتی آن جاذبه وجود نداشته باشد قضیه از اصل مستفی است، مگر این که بگوییم این ضوابط غلط است و اشتباهش نیز در این جاست که با ماهیت سینما نمی‌خواند و مناسبت ندارد. یعنی بگوییم ماهیت سینما اقتضائاتی دارد که مثلاً گیشه معارض با آن است و انسان را نهایتاً به آن اقتضائات نمی‌رساند. به همین جهت در خیلی از فیلم‌ها این قواعد زیر پا گذاشته شده است. فیلم‌سازی که نامشان را با احترام می‌برند و اسامی خیلی بزرگی هم دارند این قواعد را زیر پا می‌گذارند. مثلاً در فیلم‌های تارکوفسکی، مثل ایثار، قواعدی که به طور معمول برای جذایت لازم است وجود ندارد. این نوع فیلم‌ها جز برای عده‌ای خاص که به این گونه فضاها عادت دارند یا تحمل آن را دارند و فیلم برایشان نقطه جذباتی دارد که بندشان می‌کند (به هر دلیل، که غالباً هم به عقیده حقیر وهمی است و توهمی بیش نیست)، در میان مردم - عوام الناس - جاذبه‌ای نخواهد داشت. آیا این از همان آغاز

نقض غرض نیست؟ یا این که این ضوابط اشتباه است و با ماهیت سینما نمی‌خواند؟ آن وقت است که باید نشست و بحث کرد درباره‌ی این که از نظر تاریخی چه اتفاقی افتاده است که کار به این جا ختم شده که ما برای رفتن به سینما چنین ضوابطی قائل شویم.

یکی از طرفی که به طور معمول در دنیا برای شناخت ماهیت اشیاء طی می‌شود، آشنایی با نحوه‌ی تحقق تاریخی آن شیء است. در سینما و مدارس سینمایی معمول است که «تاریخ سینما» می‌خوانند. علتش چیست؟ اگر در خواندن تاریخ سینما راهی برای رسیدن به سینما و پاسخ به این سؤال که «سینما چیست؟» نبود، خواندن تاریخ سینما و کلاً تاریخ چه علتی داشت؟ یعنی اگر عبرتی برای بشر در آن موجود نبود تا او بتواند راه آینده‌اش را از آن بیابد، رفتن به سراغ تاریخ چه سودی داشت؟ بنابراین، تاریخ سینما را برای دستیابی به ماهیت سینما می‌خوانند. استعدادها و صفات بالقوه‌ای که شیء دارد و هنوز به فعلیت نرسیده، در طول تاریخ به فعلیت می‌رسد و شیء تماماً ظاهر می‌شود. از زمانی که دوران عکاسی اختراع شد و بعد دوربین فیلمبرداری ساخته شد،

آن چیزی که در نهایت، نود سال بعد، می‌خواست به آن برسد، اصلاً مشخص نبود. در بحث‌هایی که میان اولی‌ها می‌شد، مشخص بود که دید روشنی نسبت به آینده‌ی این وسیله ندارند. چه شد که در طول تاریخ سینما کار به آن جا کشید که سینما به یک چنین چیزی که ما امروز داریم مبدل شد؟ آیا مثلاً بحث‌هایی را که درباره‌ی ورود کلام به سینما می‌شد، ممانعت‌هایی که در برابرش به عمل می‌آمد و جواب‌هایی که به آن داده شد، نباید به ماهیت سینما مربوط بدانیم؟

البته ماهیتی که سینما امروز پیدا کرده است به طور کامل در ظلّ و ذیل غایات و نیازهایی است که بشر در این شیء به خصوص جستجو می‌کرده است، یعنی نیازهایی که داشته و در این پدیده (سینما) نهایتاً به متعلقات این نیازها می‌رسیده است. چیزی که امروز به آن رسیده، چیزی است که به هر جهت بشر از آن خواسته است. بشر صفاتی را در سینما پیدا کرده که با نیازهایش تطابق داشته و آن نیازهای خاص را در آن برآورده دیده است و برای تأمین آن نیازها این پدیده را در طول تاریخ به جایی رسانده که امروز هست. آن چه به نام سینما می‌شناسیم، نتیجه‌ی این سیر تاریخی

است، لذا بین این سیر تاریخی و ماهیت سینما نسبتی مستقیم وجود دارد. با سینما، به مجموعه‌ای از نیازها در درون بشر پاسخ گفته می‌شده و بشر این توانایی را به تدریج کشف کرده است. این صورتی که امروز سینما پیدا کرده متناسب با غایاتی است که بشر در سینما و در جهت تأمین نیازهای خودش جستجو می‌کرده است. بنابراین، ضوابطی که امروز برای سینما رفتن چیده‌اند باید متناسب با ماهیت سینما باشد، و الا چرا چنین ضوابطی را قائل شده‌اند؟

اولین خصوصیتی که انسان در سینما یافته خاصیت اعجاب‌آور و تفتن آن بوده، یعنی اولین واکنش بشر در مقابل این پدیده، حالت اعجاب بوده است. اعجاب می‌تواند هم به احساس ترس مبدل شود و هم به خنده و تخریح، و هم می‌تواند صورت‌های مختلف دیگری به خود بگیرد. اما به هر جهت، واکنش اولیه بشر همین اعجابی است که در مقابل این پدیده داشته است و شکی نیست که این اعجاب برای بشر لذت‌آور بوده است. به همین دلیل است که مثلاً با سال‌های خنده در تاریخ سینما مواجه می‌شویم؛ زیرا بشر در سینما این استعداد را پیدا کرده که می‌توانسته تماشاگر را

بخنداند و این خنده هم بالطبع لذتبخش است. اگر به تدریج تاریخ سینما را بررسی کنیم، با توجه به هر کدام از این دوره‌های تاریخی، که مشخص هم هست، می‌توان فهمید که آن صفت خاصی که انسان در این پدیده متناسب با دوره خاص پیدا کرده است چیست؛ آن صفت را باید یکی از صفات و لوازم ذاتی سینما دانست چون به هر جهت چیزی که الان به عنوان سینما می‌شناسیم نتیجه همین سیر تاریخی است.

مطلب دیگر این است که ما به هر تقدیر باید سایر امکانات این شیء را نیز بررسی کنیم. یعنی درست است که فرضاً سینما ماهیتی را که امروز دارد در یک سیر تاریخی پیدا کرده، اما آیا امکان این که از آن استفاده‌های دیگری بشود و ما آن را تغییر صورت بدهیم نیست؟ نباید از قبل امکان‌های دیگر را نادیده گرفت؛ باید دید آیا امکانات دیگری هم وجود دارد یا نه. آیا سینما مثل موم است که هر شکلی بخواهیم به آن بدهیم یا اینکه سنگی است که تراش هم خورده و دیگر نمی‌توان با آن کاری کرد و باید آن را خرد کرد؟ در هر صورت، لازمه این که ما کشف کنیم که با این سینمایی که ماهیتش را در سیر تاریخی به دست

آورده و به این جا رسیده چه باید کرد - با توجه به غایاتی که در ابتدای بحث مطرح کردم، یعنی این که ما می‌خواهیم نسبتمان را با دین پیدا کنیم و بعد ببینیم از این چیزی که امروز به عنوان سینما موجود است چه استفاده‌ای برای دفاع از دین و استمرار انقلاب می‌شود کرد - این است که ببینیم ماهیت سینما چیست و چه صفاتی دارد و متناسب با غایاتی که داریم چه تغییراتی می‌شود در آن داد. اولین دریافتی که انسان از ضوابطی که برای رفتن به سینما قائل شده‌اند دارد این است که این ضوابط، اقتضائات خاصی را، متناسب با ماهیت سینما، آن طور که بشر در طول این سیر تاریخی خواسته است، پیش می‌آورند: گیشه و خرید بلیت و... شکل‌های دیگری هم وجود دارد: بعضی فیلم‌ها فقط به درد «کانون فیلم» می‌خورد و به درد این که در سینما برای مردم نمایش بدهند نمی‌خورد. آیا این را هم باید سینما بدانیم یا خیر؟ این را هم باید فیلم بدانیم یا خیر؟ باید در این مسائل بحث کرد؛ یعنی در مسائل مربوط به ماهیت سینما باید تأمل کنیم. مثالی می‌زنم: اگر در جواب «آب چیست؟» بگوییم آب ترکیبی از اکسیژن و هیدروژن است، با این پاسخ که نهایتاً

ماهیت آب برای ما روشن نمی‌شود. پس سیالیت آب چه می‌شود؟ آیا از این پاسخ، سیالیت آب را می‌توان فهمید؟ یا آن حالت طهارتی را که دارد نشان می‌دهد؟ می‌بینید که پاسخ خیلی ناقص است. در مورد سینما هم این که بگوییم سینما مجموعه‌ای از تصویر متحرک، افکت، کلام و موسیقی است اصلاً ما را به ماهیت سینما نمی‌رساند زیرا ما برای فهمیدن ماهیت این شیء، اجزاء این شیء مرکب را بررسی کرده‌ایم در حالی که باید علاوه بر بررسی اجزایش، اولاً به نحوه ترکیب آن‌ها و این که هر یک از این اجزاء در ترکیب نهایی چه خاصیتی دارد پردازیم و ثانیاً ببینیم ارتباطی که در نهایت هر یک از این اجزاء با انسان برقرار می‌کنند و در نهایت ارتباطی که آن شیء مرکب، یعنی سینما، در مجموع، با انسان برقرار می‌کند چیست. باید به همه این سؤال‌ها پاسخ بدهیم تا بفهمیم ماهیت سینما چیست.

از همان ابتدا که انسان با پای خودش به آن فضای تاریک می‌رود و پای فیلم می‌نشیند مشخص می‌شود که در این شیء جاذبه‌ای برای او وجود دارد، یعنی این شیء به یکی از نیازهای

درویش پاسخ می‌دهد. چون بشر همواره خودش را با توجه به نیازهایش معنا می‌کند؛ حال یا با توجه به نیازهای حیوانیش و یا نیازهای حقیقی انسانیش. البته عرض کردم که آن نیازهای حیوانی هم در نهایت، به شرطی که در حدود شریعت طرح شوند، حقیقی هستند و نمی‌شود آن‌ها را کاذب دانست؛ اگر خارج از آن حدود مطرح شوند نباید به عنوان نیازهایی حقیقی به سراغ آن‌ها رفت. مثلاً یک نیاز طبیعی، انسان را به سوی غذا خوردن می‌کشاند. منتهی غذا را باید در حد مشخصی خورد تا فایده‌هایی را که بر آن مترتب است به انسان بدهد؛ اگر انسان از آن حد تجاوز کند، نه تنها فوایدی برایش ندارد و در جهت تأمین نیازهایش نیست بلکه به عکس، زحمات خاصی بر او بار می‌کند که او را از هدف و غایتی که داشته است دور می‌کند؛ یعنی نه تنها او را به هدفی که بقای وجودش در دنیاست نمی‌رساند بلکه مثلاً باعث کوتاهی عمرش هم می‌شود. هر کدام از نیازهای بشر و متعلقاتش به همین شکل است.

پس این جا باید درباره‌ی نیازهایی صحبت کرد که انسان را به «سینما» می‌کشاند. این نیاز چیست و فیلم چه خانهای در وجود بشر دارد؟ سینما چه

جور ارتباط خاصی با انسان برقرار می‌کند که برایش جاذبه دارد؟

بعد از این که فهمیدیم سینما به چه نیازهایی جواب می‌دهد که برای انسان جاذبه دارد، با توجه به این که ما سینما را به عنوان خود سینما دنبال نمی‌کنیم - خود حقیر را عرض می‌کنم - و از سینما دنبال غایات دیگری هستیم یعنی فرضاً می‌خواهیم از سینما در جهت تأیید و دفاع از دین استفاده کنیم، آن وقت باید بررسی کنیم که آیا اصلاً سینما را در جهت این غایات می‌توان کشاند یا خیر، چون ممکن است فرضاً آن جذائیتی که سینما برای انسان دارد با توجه به نیازهای کاذب او باشد، یعنی ممکن است نیازهایی را در درون انسان ارضا کند که انسان مؤمن اصلاً مجاز نیست خودش را به این منظور به فیلم بسپارد. البته به فرض عرض می‌کنم؛ این چنین نیست؛ منتهی ما اگر در نهایت به این برسیم، آن وقت چه باید کرد؟ عرض کردم یک مؤمن افعال خود را همواره با توجه به غایاتش تنظیم می‌کند که آن غایات هم در مجموعه‌ی شریعت معنا شده است. به همین دلیل، آن جا که می‌بیند این بند جذائیت به نیازهایی در وجودش بند می‌شود که آن نیازها اصلاً نمی‌بایست

در وجودش ظاهر شود، یعنی متناسب با غایات حقیقی وجودش نیست و او را به وجود حقیقی انسانیش نمی‌رساند، باید اعراض کند. کاملاً روشن است. چون عرض کردم که افعال ما به ناچار غایات اخلاقی دارد. هدف ما از شناخت «ماهیت سینما» نیز همین است. برای شناختن ماهیت سینما هم ما باید ببینیم که آیا این مجموعه‌ای که «سینما» نام دارد چه نیازهایی را در درون بشر تأیید می‌کند که برای او جذابیت دارد و بعد هم آیا تأمین این نیازها متناسب با حقیقت وجود انسان هست یا نیست، یعنی انسان را در طی طریق رسیدن به غایاتش کمک می‌کند یا این که مانع اوست؟ بعد هم چاره‌ای نیست جز این که سینما را به عنوان یک شیء مرکب و با توجه به اجزایش بررسی کنیم و خاصیت اجزا و نحوه وجودشان را در آن ترکیب نهایی بدانیم؛ مثلاً بفهمیم که تصویر متحرک چه نسبتی با بقیه اجزا، مثلاً افکت، موسیقی، کلام و دیالوگ دارد و بعد تأثیر هر کدام از آن‌ها را بر وجود بشر بررسی کنیم؛ تأثیر یک‌یک و در نهایت تأثیر ترکیب نهایی را بررسی کنیم و ببینیم چه نوع ارتباطی برقرار می‌شود و انسان اصلاً مجاز هست خود را به سینما تسلیم کند یا خیر.

■ پرسش و پاسخ

● شما فرمودید که ما در سینما و کلاً در هنر غایتی را در نظر می‌گیریم. می‌توان این طور تصور کرد که تمام افراد هدفی برای این قضیه دارند. من فکر می‌کنم هدف ما از سینما، دین نیست. خود دین برای راهنمایی انسان‌ها آمده، آن هم راهنمایی در جهت رسیدن به حق، و اگر هنر و سینما و خود هنرمند فکر و ذکرش حق و حقیقت باشد در نهایت آن سینما هم جهت پیدا می‌کند. دین هم به خاطر عموم است. حتی اخلاق هم یکی از موارد دین است.

نکته دیگر این که اگر ما مجبوریم به سאלن سینما برویم و تاریکی سینما را قبول کنیم به خاطر این است که اگر سאלن روشن باشد پرده را نمی‌بینیم و مسأله این نیست که ما از آن تاریکی استفاده می‌کنیم. شما اشاره کردید وقتی تماشاگر در تاریکی می‌نشیند و آن تاریکی را قبول می‌کند برای این است که احساس تنهایی کند و آن چه روی پرده است حسی واقعی به او بدهد. من فکر می‌کنم ما مجبوریم در تاریکی بنشینیم و این یک جزء جدانشدنی از سینماست.

○ من هم غیر از این نگفتم.

● در مورد تاریخ سینما که اشاره کردید، قابل ذکر است که اگر برادران لومیر را کنار بگذاریم، بعد از آن سینما اختراع شد. فیلم‌هایی روی پرده آمد که برای مردم هم جذابیت داشت. اگر قرار بود همان‌ها تکرار شود تا الان هم فقط همان فیلم‌ها بود، در حالی که بعد از امروز هم باز سینما گسترش پیدا می‌کند. پس خواندن تاریخ سینما به این دلیل نیست که به ماهیت‌ها و هدف‌هایی که سینما داشته پی ببریم و درست پا جای پای آن‌ها بگذاریم و همان‌ها را مرتب تکرار کنیم بلکه من فکر می‌کنم برای این است که تجربیات آن‌ها را ادامه بدهیم و از آن جایی شروع کنیم که آن‌ها تمام کردند. بعد خود به خود سینما گسترش پیدا می‌کند و زبان سینما وسیع می‌شود و همین وسعت با توجه به نیازی است که انسان دارد. شما از تارکوفسکی نام بردید. تارکوفسکی در این جا نیاز دارد که زبان سینما چیز دیگری غیر از آن چیزی که در فیلم‌های هالیوودی می‌بینیم باشد.

○ در خیلی از مواردی که شما فرمودید، من چیز دیگری نگفتم. در مورد این که به هر تقدیر ما افعالمان را با توجه به غایاتی انجام می‌دهیم، شکی نیست. افعالی را هم که به عنوان افعال دینی

بتوانیم مطلقاً به دین نسبت بدهیم با توجه به غایاتی انجام می‌دهیم، یعنی در خود این افعال هم دین به مفهومی که شما فرمودید مورد نظر نیست و افعال دینی هم خودش با توجه به غایاتی انجام می‌گیرد. این که ما می‌گوییم غایت ما در سینما دفاع از دین و استمرار انقلاب است منافای مطلبی که شما فرمودید نیست؛ مثلاً ما وقتی نماز می‌خوانیم، با توجه به آن چه در احادیث گفته‌اند یا به خاطر رسیدن به بهشت یا ترس از جهنم و یا اگر اهل الله باشیم به خاطر خدا و عشق به خداست. پس خود دین در این جا غایت نیست و در واقع راه زندگی است، طریقتی است که انسان برای رسیدن به حقیقت وجود خودش باید آن را طی کند. اگر این چنین باشد، حرفی که من زدم با فرمایش شما منافاتی ندارد. این که عرض کردم «هنر برای هنر» اصلاً معنا ندارد، علتش همین است. هیچ فعلی نمی‌تواند غایت خودش باشد. یعنی شما هیچ وقت نماز نمی‌خوانید برای این که نماز خوانده باشید. یعنی اصلاً محال است فعلی از انسان سر بزند که غایتش در خودش باشد؛ اصلاً معنا ندارد. هر کسی که کار سینما می‌کند با توجه به غایات و اهدافی است، چه این قضیه را بداند و چه

نداند. چه مثل غربی‌ها بگوید که ماکار هنری را به خاطر هنر می‌کنیم - که این توهمی بیش نیست زیرا هر فعلی را با عنایت به غایاتی که در باطن امر نهفته است، انجام می‌دهیم - و چه مثل ما بداند و متوجه این مطلب باشد که انسان هر فعلی را با توجه به غایاتش انجام می‌دهد. پس ما در اینجا با هم بحثی نداریم.

در مورد تاریکی سینما هم من اعتراضی نداشتم. عرض کردم که این مسأله جزء لوازم رفتن به سینماست. منتهی می‌خواستیم بررسی کنیم که این لوازم، یعنی رفتن انسان به یک فضای تاریک با پای خودش و نشستن برای تماشای توهمی از واقعیت، به خاطر جاذبه‌ای است که او را می‌کشاند. خود این عمل حکایت از باطن خودش دارد. فضای سینما را تاریک می‌کنند تا تمام توجه انسان متوجه فیلم باشد و جای دیگری نرود و جزء لوازم سینما هم هست و چاره‌ای نیست. اما حقیر می‌خواستم این را بگویم که ما به این بسنده نکنیم. یعنی اگر ما واقعاً به دنبال شناختن و معرفت پیدا کردن نسبت به ماهیت یا چیستی سینما هستیم، باید در مورد تمام این لوازم فکر کنیم. درست است که تاریکی لازمه این فعل سینما رفتن است،

منتهی آیا نباید درباره‌اش فکر کرد؟ اصلاً علت این که سینما را تاریک می‌کنند چیست؟ در همین حد که علتش چیست باید روی آن تأمل کنیم. در موقع تماشای تلویزیون این مسأله وجود ندارد، یعنی هنگام تماشای تلویزیون ضرورتاً فضا را تاریک نمی‌کنند. این یکی از عوامل اصلی تمایز تلویزیون و سینماست. فیلمی که در تلویزیون ساخته می‌شود با توجه به همین امر است که تمام حواس تماشاگر تلویزیون لازم نیست به فیلم باشد و باید با توجه به این مسأله فیلم تلویزیونی ساخت، زیرا کار اصلاً صورت و نحوه دیگری پیدا می‌کند. پس این امر یک عامل اساسی است و باید نحوه دخالتش را در کار فهمید. همین تاریک کردن فضای سالن به ماهیت سینما مربوط است و لذا باید در مورد آن فکر کرد و نسبت آن را با ماهیت سینما پیدا کرد.

در مورد تاریخ سینما که اشاره کردید، مقصود من اصلاً این نبود که ما به دنبال تاریخ سینما می‌رویم تا پا جای پای آن‌ها بگذاریم؛ مقصودم این است که به هر حال سینما از نظر تاریخی مراحل طی کرده، مقاطعی را طی کرده که به ماهیت سینما مربوط است و آن چیزی که الان به

آن سینما می‌گویند به هر تقدیر در طی مراحل پدید آمده است. اگر شما از نظر تاریخی این مقاطع را بشناسید، به دنبالش بروید و بررسی کنید، متوجه خواهید شد که انسان در هر یک از این مقاطع در جستجوی چه خصوصیتی در کار بوده است و این راهی برای رسیدن به ماهیت سینماست؛ مثلاً در مورد فیلم‌های کمدی خواهید فهمید که چنین استعدادی در سینما نهفته بوده است که بعداً بر مبنای آن فیلم‌های کمدی ساخته شود و دورانی از تاریخ سینما را به خود اختصاص دهد. همین‌طور در مقاطع دیگری که فیلم صورت‌های مختلفی پیدا کرده، در بررسی این صورت‌ها و انواع فیلم می‌شود به ماهیت سینما رسید چون این صورت‌ها با توجه به صفات ذاتی و ماهیت سینما ظهور پیدا کرده است. انواع مختلف فیلم‌های کمدی، ترسناک، ملودرام و... همگی با توجه به ماهیت سینماست که به وجود آمده است. توجه به صورت‌های مختلفی که سینما در آن‌ها فعلیت پیدا کرده، یکی از راه‌هایی است که ما ضرورتاً باید برای رسیدن به ماهیت سینما دنبال کنیم.

● اگر همان جاذبه‌هایی که قبل از سینمای

داستانی برای مردم وجود داشت باقی می‌ماند هیچ پیشرفتی حاصل نمی‌شد. اگر این جاذبه‌ها تکرار شوند برای مردم یک شکل عادی به خود می‌گیرند. مثلاً مردم وقتی فیلم ورود قطار به ایستگاه را دیدند از سالن فرار کردند، اما الان وقتی فیلم سه‌بعدی هم پخش می‌شود عکس‌العمل زیادی نشان نمی‌دهند. چرا؟ زیرا آن جاذبه تصویری از بین رفته است و برای مردم عادی شده و باید چیزهای دیگری وجود داشته باشد که جاذبه داشته باشد. مردم ممکن است خیلی از چیزهایی را که ما جاذبه‌های کاذب می‌دانیم دوست داشته باشند. مهم این است که چیزهایی پیدا کنیم که معتقدیم درست است. جاذبه قصه الان از بین رفته است. شما ممکن است در بسیاری از فیلم‌ها وقتی وسط فیلم از مردم پرسید که آخرش چه می‌شود از هر صد نفر، هشتاد نفر آخرش را بدانند، ولی با وجود این به خاطر پرداخت متفاوت آن را تماشا می‌کنند.

○ شما اگر به دنبال چیز جدیدی در سینما باشید، آیا لازمه‌اش شناختن آن سیری که طی شده است نیست؟

● هست.

○ من هم همین را عرض کردم؛ چیز دیگری

که نگفتم. سخن این است که در بررسی سیر تاریخی به ماهیت سینما و به نیازی که آن را به وجود آورده پی می‌بریم. برای این که ماهیت سینما را بشناسیم و آن نقاط ارتباط هم با توجه به نیازهای انسان است که باید به سراغش رفت. یعنی چون انسان خودش را همیشه در ارتباط با نیازهایش معنا می‌کند، برای شناختن سینما هم باید دید که سینما چه نیازهای بشری را تأمین می‌کند. ما هم اتفاقاً دنبال راه‌های جدیدی در سینما هستیم. من فکر می‌کنم در سینمای بعد از انقلاب به تجربیات جدیدی رسیده‌ایم. مخصوصاً فیلم‌هایی که در دهمین سالگرد انقلاب اسلامی از دوستان خودمان دیدم به یک نوع بیان جدیدی در سینما رسیده بودند که در تاریخ سینمای غرب اصلاً سابقه ندارد. فیلم‌سازان ما با توجه به نیازها به این‌ها رسیده‌اند، چون غایاتی که در سینما دنبال می‌کرده‌اند چیز دیگری بوده است. مثلاً در فیلم دیده‌بان من چنین چیزی را به روشنی دیدم. علتش هم این بوده است که آقای -حاتمی‌کیا وقتی می‌خواست فیلم را بسازد، غایاتی که با ساختن فیلمش دنبال می‌کرده، به ناچار او را به سمتی کشانده که او زبانی فطری برای فیلمش پیدا کند تا

تواند در واقع فطرت انسان را مخاطب خودش قرار دهد. نمی‌گویم که در سینمای غرب هیچ وقت مخاطب فطرت نیست اما خیلی کم است. به عنوان نمونه در فیلم‌های تارکوفسکی مقاطعی وجود دارد که می‌توانید بگویید مخاطبش فطرت بشر است، منتهی در تاریخ سینما به عنوان یک دوره مشخص دنبال این مسأله نبوده‌اند. شاید تجربیات پراکنده‌ای انجام شده باشد اما هیچ وقت این تجربیات در تاریخ سینمای غرب جمع نشده است. حال آن که من به روشنی می‌بینم که سینمای ما دارد به این سمت می‌رود، یعنی زبان فطری پیدا می‌کند. البته دلایلی هم دارد که فعلاً جای بحث این جا نیست. می‌شود بحث کرد که چرا سینما در این مرز و بوم و این مقطع از تاریخ دارد این صورت خاص را به خود می‌گیرد.

در مورد چیزی که درباره تارکوفسکی گفتید، این که «تارکوفسکی نیاز دارد که زبان سینما چیز دیگری باشد»، من باب توضیح عرض کنم که نیاز فیلم‌ساز به تنهایی کفایت نمی‌کند. باید دید که آیا سینما پذیرش چنین مسأله‌ای را دارد یا خیر. در بسیاری از فیلم‌ها، سرتا پای فیلم دیالوگ‌هایی است که اگر آن دیالوگ‌ها حذف شود فیلم اصلاً

معنا نمی‌دهد. آیا فکر می‌کنید که این با ماهیت سینما می‌خواند و با آن چیزی که سینما هست، متناسب است؟ آیا سینما دیالوگ است؟

● شما به اعجاب‌آور بودن سینما اشاره کردید. خوب، هر چیزی برای اولین بار ممکن است اعجاب‌آور باشد. اگر بخواهیم این را به عنوان ماهیت سینما حساب کنیم، جای حرف دارد زیرا امروزه خیلی از فیلم‌ها اعجاب‌آور نیست و اگر قرار باشد فیلم اعجاب‌آور ساخته شود فیلم‌هایی می‌شود مثل کینگ کنگ، نه فیلم‌هایی مثل پدرخوانده. اگر بخواهیم در مورد ماهیت فیلم و سینما صحبت کنیم - البته شاید من اشتباه شنیده باشم - خلط مبحثی شده میان توانایی و استعدادی که سینما دارد و اعجاب‌آور بودن، که به هر حال یکی از زمینه‌های آن است؛ یعنی جاذبه‌هایش زمینه‌های آن است و استعداد آن را دارد که بخنداند، همان طور که توانایی خیلی چیزهای دیگر را هم دارد.

مسئله دیگر این که سینما را به عنوان یک وسیله در نظر گرفتید. این جا همان مسئله قدیمی پیش می‌آید که سینما فرم و محتوا دارد. در بحث فرم، استفاده از زبان آن هنر برایمان مهم است.

فرم این است که چگونه از زبان آن بهره بگیریم. حال شما می‌توانید فیلمی را در نظر بگیرید که تنها در مورد کمک گرفتن از این زبان کار کرده باشد، مثل نقاشی که بدون توجه به محتوا فقط با کمپوزیسیون کار می‌کند و شاید انگیزه‌اش این باشد که کمپوزیسیون را بهتر بشناسد تا در آثار بعد به کار بگیرد.

یک مسئله دیگر هم این که شما از جذابیت به عنوان «خوبی» فیلم یاد کردید.

● از جمله مشکلاتی که هنوز نتوانسته‌ایم آن را حل کنیم ورود به «بحث نظری» است، که گویا هیچ وقت هم جا نمی‌افتد! اصولاً وقتی بحث نظری می‌شود چطور باید نسبت به آن نظر موضع بگیریم؟ آقای آوینی در ابتدای صحبت‌هایشان تذکر دادند که به چیزهایی در سینما رسیده‌اند. حال صحبت از این نیست که ما مخالف حرف‌هایشان هستیم یا موافق و یا حرف‌هایشان راست است یا دروغ، بد است یا خوب و یا ضد سینماست. الان موضع ما این است که بحث ایشان را که در ابتدای صحبت‌هایشان گفتند که غایاتی برای سینما وجود دارد و آن این است که به نحوی مدافع دین باشد، دنبال کنیم. پس معلوم است که

ایشان این طور به مسأله نگاه می‌کنند. اگر دقت کرده باشید، ایشان بارها تکرار کردند که «ماهیت سینما چیست؟» سؤال می‌کنند، حکم صادر نمی‌کنند. بعد سعی کردند به این پرسش به این نحو پاسخ دهند - نه این که باز هم قطعی باشد - که برای درک ماهیت این شیء راه‌هایی وجود دارد که یکی از آن راه‌ها این است که شیء را در طول تاریخ آن بررسی کنیم. یعنی برای این که این شیء را در این نود سال بشناسیم، باید بدانیم که در این نود سال چه کارهایی کرده است. البته خودشان با تردید پرسیدند که آیا با این روش می‌توان به ماهیت و هویت سینما پی برد. بنابراین یک بحث قطعی نیست، یک راه حلش این است.

گفتند ابتدای ظهور سینما با اعجاب همراه بوده است. بحث بر سر این نیست که بگوییم سینما در ابتدا اعجاب بود و بعدی‌ها آمدند چکار کردند. کاری به این مسائل نداریم. می‌خواهیم بدانیم اولین پیامد ظهور این شیء چه بوده؟ روشن است که اولین پیامد ظهورش این بوده که موجب اعجاب بشر شده است. در این جا یک مسأله تحلیل می‌شود. این که بگوییم با این مسأله مخالفیم معنا ندارد؛ مسأله مخالفت و موافقت

نیست. انسان می‌تواند بشنود، نحوه ورود یک نفر را به بحث بداند و این را که به کجا می‌رود ببیند. سخن این است که این شیء، این موجود (سینما)، ابتدای تحققش «اعجاب» بود. دنباله این اعجاب این بود که مردم یا بخندند، یا بترسند و یا اتفاقات دیگری پیدا کنند. این سینما خاصیت دیگری هم داشت، یعنی «جاذبه» داشت. تا این جا به دو صفت اشاره شد. باید ببینیم آیا عوامل دیگری هم هستند. بله، ممکن است ده‌ها عامل دیگر هم باشند تا سینما متحقق بشود. سؤال این است که اگر همه عوامل را با هم ترکیب کنیم آیا حقیقت سینما روشن می‌شود. من نمی‌دانم زیرا بحث نشده است و ما ادامه ندادیم که ببینیم آیا مثلاً با پنجاه تا عامل دیگر ماهیت سینما تعریف می‌شود یا نه؟ سؤال دیگر این است که آیا سینمایی که در گذشته چنان ماهیتی داشته، همان را باید ادامه دهیم. آیا این که سینما در غرب ادامه پیدا کرده، به این معناست که همه یک نحوی را ادامه داده‌اند؟ سؤال دیگر این است که آیا ماهیت شیء فقط در تاریخ می‌تواند متحقق بشود که ما در تاریخ به دنبالش باشیم یا نه؟ آیا این پدیده‌ای که نود سال از ظهورش می‌گذرد ماهیتش تنها در زمان ظاهری

می‌تواند متحقق شود؟ یعنی ما نمی‌توانیم یک حضور و رابطه‌ی واسطه‌ای با آن زمان داشته باشیم و پی به ماهیت آن ببریم؟

○ در هیچ یک از این موارد من نخواستم حکمی صادر کنم. مباحث نظری یک چیز است و استخراج حکم، مرحله بعد از آن است و ما اصلاً به مرحله دوم نرسیده‌ایم. ما در مرحله طرح بحثی هستیم که هنوز نتوانسته‌ایم واردش شویم، یعنی هنوز نتوانسته‌ایم مدخلش را پیدا کنیم. ما می‌کوشیم برای ورود به بحث یکی از راه‌ها را دنبال کنیم؛ آن هم در حد طرح مسأله، یعنی هنوز حتی وارد مسأله هم نشده‌ایم. آن چه دربارهٔ اعجاب‌آور بودن سینما و یا دوران خنده‌گفتم تنها به عنوان مثال بود. اصلاً نمی‌خواستم بگویم که ماهیت این شیء مساوی با اعجاب‌آور بودن است. اصلاً چنین قصدی نداشتم. سینما در یک مرحله این طور در تاریخ ظهور پیدا کرده است و غایتی را که انسان در این مرحله تاریخی جستجو می‌کرده، فقط در همین خصوصیت اعجاب‌آور بودن آن بوده است. نمی‌خواستم بگویم که این عیناً با ماهیت سینما مساوی است.

در مورد «حقیقت» و «ماهیت» و این که آیا

این دو یک مفهوم است یا نه باید بحث شود. من فکر می‌کنم که باید قبل از بحث به توافق در معانی کلمات برسیم زیرا متأسفانه در این روزگار کلمات با معانی مختلفی استعمال می‌شوند و اصلاً دسترسی به اصل کلمه مشکل است. ما در واقع در دوران بحران زبان هستیم، در دورانی که زبان از حقیقت خودش خارج شده. در تمام دنیا، غیر از جوامعی که مثل جامعه ما در فرهنگشان به یک جبل‌المتینی مثل قرآن وابسته بوده‌اند، این بحران اتفاق افتاده است. در کشورهای غربی مثل انگلیس مردم به طور معمول اصلاً نمی‌توانند کتاب‌های شکسپیر را بخوانند با این که چند صد سال بیشتر از آن نگذشته است. در آمریکا آن طور که خودشان آمار گرفته‌اند و بیان کرده‌اند. غالب شهروندان آمریکایی در مجموع بیش از پانصد کلمه نمی‌دانند و از پانصد کلمه بیشتر استفاده نمی‌کنند و دیده‌اید که تازه این پانصد کلمه را هم با چه مین و مینی به کار می‌برند و در هر سه جمله‌شان هم یک فحش هست! در ادبیاتشان هم می‌بینید که به سمت ساده‌نگاری پیش می‌رود و از زبان محاوره تجاوز نمی‌کنند و این در نهایت باعث شده که روز به روز از اصل فرهنگ خودشان دور شوند.

این بلا متأسفانه در بین ما هم سرکلمات آمده است. یعنی این طور نیست که کلمه درست منطبق بر آن معنایی که حقیقتاً دارد استفاده بشود. در رسانه‌های گروهی و محاورات این گونه است. زبان محاورات هم تابع رسانه‌های گروهی است. رسانه‌های گروهی ما را چه کسانی اداره می‌کنند؟ آیا واقعاً اساتید فرهنگ هستند؟ افرادی مثل خود ما هستند که مقدماً وارد این قضایا شده‌اند. این‌ها نمی‌دانند که نحوه استفاده‌شان از کلمات، چه تأثیرات فاجعه‌آفرینی در جامعه باقی می‌گذارد. شما ببینید «آزادی» در دنیا چند مفهوم دارد! کدام یک از این‌ها حقیقت آزادی است؟ آزادی به آن مفهومی که ما می‌گوییم، آزادی از تعلقات است و آن چه آن‌ها می‌گویند عین ولنگاری است؛ یعنی دو منهومی که کاملاً متناقض یکدیگر است و با هم جمع نمی‌شود، با یک کلمه «آزادی» بیان می‌شود. در مورد این که «ماهیت» و «حقیقت» چه نسبتی با هم دارند باید صحبت کنیم. باید میان ماهیت شیء و حقیقت آن فرق بگذاریم. البته در بحث‌هایی که می‌شود، ماهیت و حقیقت را به یک معنا می‌گیرند و مترادف با هم می‌آورند. منتهی در عرایض حقیر خیلی از اوقات به یک معنا نمی‌آید؛

مثلاً آن جا که از ظهور ماهیت سینما در تاریخ گفتم، مقصودم حقیقت سینما نبود. ممکن است ما در سینما - البته سینما به عنوان یک وسیله - بتوانیم صفات دیگری را بشناسیم، صفاتی که متناسب با غایات خود ماست. آن وقت به تبع آن غایات در تاریخ ما صورت دیگری از سینما ظهور پیدا خواهد کرد. همان‌طور که اشاره کردم، در سینمای ما از چیزی استفاده می‌شود که در تاریخ سینما و غرب لااقل به عنوان یک حرکت تثبیت شده به دنبالش نبوده‌اند، اگر چه به طور پراکنده خیلی‌ها به آن پرداخته‌اند. این به خودی خود، جستجوی صفت و ماهیت جدیدی در سینماست. در این جا مناهیم ماهیت و حقیقت از یکدیگر جدا می‌شوند. اما این که پرسیدید آیا ماهیت شیء فقط باید در تاریخ محقق بشود یا خیر، من اصلاً اعتقادی به این ندارم که ماهیت، به عنوان حقیقت شیء، باید در طول تاریخ ظاهر بشود. آن حضور بی‌واسطه‌ای که اشاره کردید، به اعتقاد من تنها طریق معرفت یافتن نسبت به اشیاء است. یعنی اگر از باب استدلال و برهان هم وارد شویم، در نهایت، درک مسأله و معرفت پیدا کردن نسبت به آن، با یک حضور بی‌واسطه و شهود حاصل می‌شود و اگر این

شهود و حضور بی واسطه نباشد، به هیچ وجه معرفت پیدا کردن نسبت به جهان ممکن نیست. ولی به هر تقدیر، چون این تاریخ ظاهر، به معنایی که از تاریخ دریافت می‌شود، نسبت مستقیمی با ماهیت شیء دارد می‌توان از ظهور شیء در تاریخ به ماهیتش پی برد؛ اما این ظهور تاریخی ضرورتاً به این معنا نیست که عین حقیقت شیء باشد. ممکن است ما بتوانیم با توجه به غایاتی جدید، به صفات جدیدی در آن شیء برسیم. آن وقت صورت‌های دیگری برای لوازم تمدن پیدا خواهد شد. البته همیشه ممکن نیست. گاهی مثلاً به شیئی می‌رسیم که ماهیتاً مثل موم است و امکان این که صورت‌های مختلفی بپذیرد هست. اما بعضی از اشیاء این طور نیستند. مثلاً موسیقی جاز. اگر شما توقع داشته باشید که از موسیقی جاز بتوان عواطف روحانی آفرید، ممکن نیست. یعنی به راحتی می‌توان دید که این شیء هیچ صفت دیگری غیر از آن چه در تاریخ ظهور کرده نمی‌تواند به خود بگیرد و ماهیت دیگری نمی‌تواند پیدا کند.

● شمادر ابتدا اشاره کردید که سینما و دین چه نسبتی با یکدیگر دارند و تا سینما را شناسیم نمی‌توانیم آن را به خدمت دین در آوریم. ولی در

مورد این که ما نسبت به دین چقدر شناخت داریم من مسأله دارم. اگر ما از کارگردانانمان پرسیم که مسلمانند یا نه؟ همه پاسخ مثبت می‌دهند ولی این که تا چه حد می‌توانند از دینشان استفاده کنند جواب روشنی به دست نمی‌دهند.

اصلاً دین چه نیازی دارد که سینما از آن دفاع کند؟ ارسطو چند قرن پیش اصولی را تدوین کرد که هنوز هم در حال حاضر، هر فلسفه و تفکری بر اساس اصول ارسطوست، یعنی بر می‌گردد به اصولی که ارسطو بنا نهاد...

○ البته آن چیزهایی که ارسطو به آن‌ها رسیده برای ما عین حقیقت نیست. یعنی ما اجازه نداریم نسبت به فرد دیگری غیر از معصومین علیهم‌السلام چنین رابطه‌ای داشته باشیم که معارفی را که از آن‌ها صادر می‌شود عین حقیقت بگیریم. در مورد ارسطو، خوب است مقاله چهارم کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم را با توضیحی که استاد مطهری رحمته‌الله داده‌اند بخوانید. ذیل موضوع «ماده و صورت» ایشان می‌فرمایند ارسطو این اعتبارات - یعنی ماده و صورت - را به این دلیل برای شیء خارجی قائل شد که خودش شناخت حقیقی از عالم نداشت. اگر ارسطو به تکوّن تدریجی،

همان طور که ما در اسلام قائل هستیم، قائل بود و معتقد به کون و فساد نبود، یعنی از طریق کون و فساد نسبت به عالم معرفت پیدا نکرده بود، اصلاً چنین اعتباراتی برای شیء خارجی قائل نمی شد و آن را مرکب از ماده و صورت فرض نمی کرد. در آن صورت ممکن بود که مثلاً به «ظاهر و مظهر» برسد و بگوید «اشیاء ظهور حقایقی هستند»، که با این فرض، بنیان فلسفه به طور کلی عوض می شد. این اعتبارات عقلی که آن ها قائل شده اند، منتج از اعتقاداتشان است. در این خصوص هیچ چاره ای نیست، چیزی است که بشر لامحاله باید به آن گردن بنهد؛ اعتقادات انسان است که در فعل و سخنش ظاهر می شود.

سینما چیزی است که در عالم ظهور پیدا کرده است. یا به عنوان هنر و یا به عنوان وسیله، به هر عنوان که در این جا محل بحث نیست، چیزی است که به هر جهت خارج از ما اکنون موجود است و به همین دلیل اجازه داریم که در ماهیتش تفکر کنیم. ما برای این تفکر مدخل های مختلفی انتخاب می کنیم، مقدمات گوناگونی می چینیم و از طریق آن مقدمات وارد می شویم تا آن را بشناسیم؛ گرچه در نهایت، معرفت پیدا کردن نسبت به آن جز

از طریق حضور بی واسطه و شهود ممکن نیست، اما این براهین هم کمک می کند.

عرض کردم که مباحث نظری مرحله ای قبل از استخراج حکم است. ما برای استخراج حکم ناچاریم به سراغ حقایقی برویم که آن ها را از قبل، مطلق و بدیعی فرض کرده ایم، مثل طریقی که در فقه سنتی دنبال می کنند: خارج از ما قرآن و احادیثی موجود است که ما این احادیث را حقیقت مطلق می گیریم. البته با طرق عملی هم به این می رسند که این احادیث تا چه اندازه متقن است و این که آیا می توان به آن ها تکیه کرد یا خیر، آیا می شود از آن ها حکم استخراج کرد یا نه... وقتی به این نتیجه رسیدند که مثلاً این حدیث متقن است و می شود از آن حکم استخراج کرد، به سراغ راه های می روند که برای استخراج حکم موجود است. این یک طریق است، یعنی ما حقیقتی را خارج از خودمان مطلق و بدیعی فرض می کنیم و سپس سعی می کنیم برای عمل کردن، حکمی را از آن استخراج کنیم. این احکام را هم یا خودمان اجتهاد می کنیم و یا مقلد دیگری هستیم. تفاوتی که میان فتاوی حضرت امام علیه السلام با دیگران موجود بود، این بود که حضرت امام همیشه با

توجه به حکمت مسائل حکم می‌دادند. این تفاوتی اساسی است میان فقه مورد نظر ایشان و فقه معمول در حوزه.

حال، قبل از آن که اسلام در دنیا به حکومت برسد، تمدنی خارج از اختیار ما در تاریخ ظاهر شده است که ما در مقابل این تمدن یکی از چند راه را باید اتخاذ کنیم. ما در قبال این تمدن اختیاری از خود نداشته‌ایم. اگر به فرض آن جامعه صدر اول ادامه پیدا می‌کرد، ممکن بود که ما به مدینه فاضله‌ای برسیم که جامعه مورد نظر اسلام است؛ نهایتاً تمام لوازم و محصولاتش را هم خود اسلام تأیید می‌کرد زیرا با نظارت خود حضرت رسول ﷺ که بانی و مؤسس چنین مدینه‌ای است و زیر نظر معصوم علیه السلام، به جامعه‌ای منجر می‌شد که ما می‌توانستیم آن را از هر جهت تأیید کنیم و اگر چیزی در آن جامعه ظاهر می‌شد می‌توانستیم بگوییم که آن عین اسلام است یا منافاتی با اسلام ندارد و دقیقاً آن چیزی است که اسلام می‌خواهد. اما در مورد این تمدن، ما هیچ نقشی نداشته‌ایم؛ خارج از نظارت و اختیار ما شکل گرفته است. البته نقش داشته‌ایم، منتهی تمام لوازم و محصولات این تمدن که در طول تاریخ

ظاهر شده مورد تأیید ما نیست. چه باید بکنیم؟ آیا در مقابل این تمدن چاره‌ای جز این داریم که آن را بشناسیم و نسبت آن را با غایات خودمان در نظر بگیریم؟

سؤال این جاست که اگر این چیزی که به اسم «تمدن غرب» موجود است به طور طبیعی حرکت کند و شما اجازه بدهید که سیر طبیعی داشته باشد، آیا به نتایجی که ما می‌خواهیم منجر می‌شود یا خیر. اگر به غایاتی که مورد نظر ماست منجر بشود دیگر جای بحث ندارد. منتهی سؤال ما این است که آیا به غایات مورد نظر ما منجر می‌شود یا نمی‌شود؟ آیا سینما اگر به طور طبیعی سیر خود را در تاریخ طی کند به آن جایی که ما می‌خواهیم می‌رسد؟ به هر جهت انقلابی در دنیا ظهور پیدا کرده و غایات جدیدی برای بشر طرح کرده است که ما معتقدیم این غایات با حقیقت وجود بشر منطبق است. حال که این چنین است، ما باید همه لوازم تمدن غرب را بشناسیم، در موردش چون و چرا کنیم، پی به ماهیتش ببریم و آن را با غایات خودمان بسنجیم و ببینیم تا چه حد می‌توانیم از آن استفاده کنیم. زمانی ممکن است به یک حکم کلی برسیم و بگوییم از آن جا که تکنیک بر غرب سلطه دارد و «ولایت تکنیک» آن‌ها را به این سمت

کشانده، ما این لوازم را نمی‌خواهیم و همه را دور می‌ریزیم. ولی این هم نمی‌شود، این هم با آن چیزی که دین از ما می‌خواهد منافات دارد. پس ناچاریم با این چیزی که بیرون از خودمان وجود دارد روبه‌رو شویم، آن را بشناسیم و چیزهایی را که می‌توانیم طوعاً یا کره‌هاً، یعنی چه با رضایت و چه با زور و ضرب تازیانه، در خدمت اسلام بکشانیم تا بتوانیم این نهضت را به غایتش برسانیم.

● تا تعریفی از «انسان» نکنیم، این نیازهای کاذب و یا نیازهای واقعی را چطور می‌توانیم معنا کنیم؟ سؤال دیگر این که شخصیت‌پردازی یک کارگردان و یا یک نویسندهٔ مسلمان چگونه است؟ آیا همان شخصیت‌پردازی که اکنون مرسوم است، یا شخصیت‌پردازی در جامعهٔ ما با شخصیت‌پردازی در یک جامعهٔ دیگر متفاوت است؟

○ همان‌طور که گفتید، همه چیز به تعریف «انسان» بر می‌گردد. منتهی برای ورود به بحث باید اموری را بدیهی فرض کنیم و بحث را از جایی شروع کنیم، وگرنه هیچ قاعده‌ای نمی‌شود برای بحث گذاشت. باید اول انسان را تعریف کنیم، دین را تعریف کنیم و ببینیم آیا سینما در خدمت دین می‌تواند قرار بگیرد یا خیر. من این تعاریف را

بدیهی فرض کردم زیرا این جمع با تعریفی که لازمهٔ این بحث است، آشناست؛ لذا بسیاری از تعاریف را بدیهی فرض کردم، و الاً یکی از بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین تفاوت‌هایی که باید بررسی شود همین است که تعریف ما از انسان چقدر با تعریفی که غربی‌ها از انسان دارند متفاوت است. این که الان سینما به عنوان یک محصول تاریخی، یعنی به عنوان آن چه در طول تاریخ ظاهر شده، نسبتی با تعریف انسان دارد، حرفی در آن نیست. اگر غربی‌ها انسان را به نحو دیگری تعریف می‌کردند، به چیز دیگری در سینما می‌رسیدند. آن‌ها اگر انسان را - به همان نحو که قدیمی‌ها دنبالش بودند - حیوان ناطق تعریف می‌کردند، سینما الان چیز دیگری بود. غربی‌ها میان انسان و حیوان تمایز اساسی قائل نیستند. انسان را نوعی حیوان می‌دانند که اگر هم «نطق» را به عنوان یک صفت داراست، این نطق او را از حیوانیت خارج نمی‌کند و به حقیقتی فراتر از انسان نمی‌رساند. تعریفی که قدیمی‌ها از نطق داشتند با تعریف کنونی آن فرق می‌کرد. آن‌ها نطق را با توجه به نفس ناطقهٔ بشر معنا می‌کردند که اگر شما این صفت را به حیوان اضافه کنید، انسانی که از این

تعریف در می‌آید خیلی فراتر از حیوان است؛ اصلاً نسبتی با حیوان ندارد. منتهی این‌ها تمایز اساسی میان انسان و حیوان قائل نیستند. به همین دلیل انسان را براساس نیازهای حیوانیش معنا کرده‌اند. این اساس تمدن غرب است. لوازمی هم که شما امروز می‌بینید، چیزهایی در طول تاریخ ظاهر شده است با توجه به همین تعریف است.

● شاید ما پنجاه کارگردان و قصه‌نویس داریم که مسلمان و دیندارند. فرض کنید این سینما را شناخته‌ایم. حالا این سینماگران و این مسلمانان می‌خواهند از این سینما استفاده کنند. اگر این‌ها واقعاً متفکران دینی هستند و کسانی هستند که با دین نسبتی دارند، لزومی به این بحث‌ها نیست، برای این که خود این‌ها خیلی راحت می‌توانند این وسیله را در اختیار خودشان قرار بدهند و پیش بروند. در حالی که ما کارگردانان مسلمانی داریم که فیلمی می‌سازند که با فیلم غربی اصلاً تفاوت ندارد. آیا در این جا هم اشکالی وجود دارد؟
○ بله، اشکال هست منتهی به نظر من آن چه بیشتر از همه در کار برادران فیلم‌ساز مهم است و اولین کاری که لازم است انجام شود، پرداختن به خودشان است، به عنوان یک انسان مؤمن که

اسلام مراتبی و حدودی برایش قائل شده است که اگر به آن حدود و تقوا نرسد و از آن حدود خارج شود، این انحراف در اعتقاداتش ظاهر می‌شود. ما اصلاً نظر و عمل را از یکدیگر جدا نمی‌کنیم. نظر و عمل رابطه کاملاً مستقیمی با هم دارند و نه تنها رابطه مستقیم با هم دارند، عین همدیگرند. انسان وقتی در عمل پایش را از حدود شریعت بیرون می‌گذارد و تقوای الهی را رعایت نمی‌کند، این فقط به حد عملش منتهی نمی‌شود؛ این به حیطة اعتقاداتش هم می‌کشد و در نهایت اعتقاداتش هم خلاف آن چیزی می‌شود که باید باشد. یعنی اگر انسان التزام عملی به احکام اسلام نداشته باشد کم‌کم التزام اعتقاداتش را نیز نسبت به اسلام از دست می‌دهد. این نقص هست. برادران و خواهران قبل از آن که به کار فیلم پردازند، یا هر کار دیگری - مخصوصاً در حیطة هنر که پرتگاه خطرناکی است - باید مواظب خودشان باشند. مواظبت از خود اولین وظیفه مسلمانان است. سینما در درجه بعد مطرح می‌شود، یعنی هر فعل و هر غایت دیگری در درجه بعد طرح می‌شود. مهم این است که انسان خودش را در این حیطة نگه دارد، تقوای الهی را مراعات کند. چیزی که اکنون

هست ناشی از همین است و از طرف دیگر، ناشی از این است که ما اصلاً آن چه را که به عنوان تمدن غرب خارج از ما موجود است، عین اسلام گرفته ایم. یعنی غالب خواهران و برادرانی که ما با آن‌ها صحبت می‌کنیم، اصلاً تفکرشان نسبت به تمدنی که خارج از ما موجود است این است که این تمدن عین اسلام است و تصور دیگری هم ندارند.

وقتی به آن‌ها می‌گویید که این کاری که شما می‌کنید، مثلاً فرض کنید این اتومبیل با این سرعت که شما می‌رانید ممکن است شما را از قواعدی که به آن معتقدید خارج کند، اصلاً نمی‌فهمند که آدم چه می‌گوید و حتی ممکن است فکر کنند آدم دیوانه شده که این فکر به سرش زده است!

برای نمونه، استفاده وسیع از اتومبیل ظهور ضعف‌های بشر را تسریع می‌کند. اتومبیل در طول تاریخ ماهیتاً به گونه‌ای ظاهر شده که متناسب با غایات خاصی است. غربی‌ها به دنبال چیزهای مشخصی بوده‌اند، جهت خاصی را با توجه به غایات خاصی در تاریخ طی کرده‌اند، و این محصولات بدون تردید متناسب با آن غایات است، یعنی نمی‌توان دربارهٔ مقدمات و نتیجه‌ای که پیدا می‌شود تردیدی داشت. منتهی مسأله این

است که وقتی چیزی ظاهر شده و از غایات و اعتقادات قدری فاصله گرفته است، همان حکم اعتقاد را نمی‌شود بر آن حمل کرد. این عین همان اعتقاد است، ولی حکم آن اشتباه است. یعنی وقتی می‌خواهید به آن عمل کنید، حکم اشتباه است. این طور نیست که بتوانیم بگوییم چون اتومبیل یافته غربی‌هاست ما نباید سوارش شویم. در دیداری که با آقای جوادی آملی (حفظه الله) داشتیم ایشان فرمودند که برای مبارزه با آن‌ها باید از وسایلی استفاده کرد که خود آن‌ها استفاده می‌کنند. تا زمانی که موشک نمی‌زدند، ما موشک نمی‌زدیم. یعنی تا قبل از آن که آن‌ها از موشک استفاده کنند اصلاً حکم و جواز شرعی استفاده از موشک را نداشتیم مگر در شرایط خاصی؛ اما وقتی آنها از وسایلی استفاده می‌کنند، بر اساس احکام می‌شود عیناً از وسایل خودشان استفاده کرد. یک طریق این استفاده هم این است که ما این چیزهایی را که الان بیرون از ما موجود است دقیقاً بشناسیم و بعد با توجه به غایات خودمان بسنجیم و نحوهٔ ظهورشان را در تاریخ غرب بدانیم و بعد ببینیم که نهایتاً می‌توانیم از آنها استفاده کنیم یا نه، یا تا چه حد می‌توانیم و مرزش تا کجاست.